

ترجمه‌های کلمن بارکس از مولوی در آمریکا

امید آزادی‌بوگر و سایمن پتن

ترجمه مصطفی حسینی^۱

جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲) مشهور به مولانا یا مولوی به فارسی و رومی به انگلیسی، شاعر و از مشایخ صوفیه است که در بلخ، واقع در تاجیکستان^۲ کنونی، به دنیا آمد و در قونیه — که در ترکیه امروزی قرار دارد — درگذشت. آثار اصلی او عبارتند از دیوان غزلیات شمس و مثنوی معنوی (از این پس مثنوی)، که هر دو به فارسی سروده شده‌اند. اولی، مجموعه‌ای از غزلیات، بالغ بر ۲۶۰۰۰ بیت است؛ دومی، شاهکار او، مشتمل بر شش دفتر حجیم است. مولوی بعد از مرگ پدرش در سال ۶۲۸ هجری تربیت و ارشاد صوفیان را برعهده گرفت و پس از ملاقات با شمس تبریزی اسرارآمیز در سال ۶۴۲ هجری به سرایش شعر روی آورد. آثار او در زمره شاهکارهای ادب کلاسیک پارسی است؛ چنان‌که مثنوی را «قرآنی به زبان پهلوی» دانسته‌اند.

طی قرون نوزده و بیست مترجمان بسیاری آثار مولوی را به زبان‌های اروپائی ترجمه کردند، اما با انتشار ترجمه‌های انگلیسی کلمن بارکس^۳ (۱۹۳۷-) در دهه ۱۹۸۰ بود که شعر مولوی در غرب، خاصه در آمریکا، به شهرت چشمگیری رسید. این محبوبیت به واکنش‌های متضادی انجامیده است: از ترجمه‌های او به دلایل مختلف انتقاد کرده‌اند (بنگرید به آنچه در پی می‌آید)، اما واکنش عالمانه استقبال از این محبوبیت — «به‌منزله اسلام» «دیگری»، فرسنگ‌ها دور از گفتمان بنیادگرائی — بوده است. به گفته سیروس منصور «تأثیر مولوی در غرب در قیاس با دیگر شاعران مسلمان بی‌نظیر است»، به بیان او «در روزگار

^۱ استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه بوعلی سینا همدان mhoseini@basu.ac.ir

^۲ در متن اصلی تاجیکستان آمده اما افغانستان درست است. م.

^۳ Coleman Barks

بدگمانی و بی‌اعتمادی، شاعری که بتواند با مسلمانان و غریبان سخن بگوید از اهمیت به‌سزائی برخوردار است».

بارکس با زبان فارسی بیگانه است: ترجمه‌های او از آثار مولوی براساس ترجمه‌های رینولد نیکلسن^۱ (۱۸۶۸-۱۹۴۵) و آرتور آربری^۲ (۱۹۰۵-۱۹۶۹)، که پیشتر منتشر شده‌اند، است که با ترجمه‌های تحت‌اللفظی جان معین تکمیل شده‌اند. از همین رو، در اینجا بدان‌ها «برگردان» می‌گوئیم نه «ترجمه». بارکس در سال ۱۹۷۶، وقتی رابرت بلای^۳ (۱۹۲۶-) ترجمه اشعار مولوی را به‌قلم آربری به او نشان داد به تدریج با مولوی آشنا شد و بعداً این تعبیر به‌یادماندن را با او در میان نهاد که این اشعار باید «از قفس‌هایشان آزاد شوند». آن دو در سال ۱۹۸۱ مجلدی از اشعار مولوی را با عنوان شب و خواب^۴ منتشر کردند؛ در سال ۱۹۸۶، بلای مجلد دیگری، وقتی انگور شراب می‌شود^۵ را عرضه کرد. پس از آن، بارکس بر آن شد تا برگردان‌های دیگری را ارائه دهد، بلای نیز آن‌ها را در چندین جُنگ ادبی، از جمله ژنده‌پاره‌های دل^۶ (۱۹۹۲) و روح به خاطر خودش اینجاست: اشعار مقدّس از فرهنگ‌های مختلف^۷ (۱۹۹۹) سامان داد. برگردان‌های بارکس از مثنوی در چهار کتاب منتشر شد: خنده نمکین^۸ (۱۹۸۹)، پسودن شانه شیر^۹ (۱۹۹۱)، سیدبافی با یک دست^{۱۰} (۱۹۹۱)، و گزیده اشعار^{۱۱} مولوی (۱۹۹۵). افزون بر این مجموعه‌ها، برگردان‌های مثنوی نیز در برخی از دیگر آثار مولوی، از جمله راز مکشوف: برگردان‌های مولوی^{۱۲} (۱۹۸۴)، ما سه تن هستیم^{۱۳} (۱۹۸۷)، و این اشتیاق^{۱۴} (۱۹۸۸) پدیدار می‌شود.

از توفیق بارکس در برگردان اشعار مولوی نشانه‌های بسیاری در دست است: نخست این‌که، تا سال ۲۰۱۴ از کتاب‌های او بیش از دو میلیون نسخه در سراسر جهان به فروش رفته، و به بیست و سه زبان ترجمه شده است. این درحالی است که آثار شاعران برنده جایزه پولیتزر حداکثر با شمارگان ۱۰/۰۰۰ نسخه در بازار آمریکا به فروش می‌رسد. به‌علاوه، مقالات پُرشمار منتشر شده در رسانه‌های اصلی انگلیسی‌زبان از سال ۱۹۹۹ نیز از درنگ در باب چگونگی تبدیل «عارفی مسلمان»، به پرفروش‌ترین شاعر آمریکا و صدرنشینی او در میان شاعران دیگر حکایت دارد. ضمناً، با وجود، یا شاید به دلیل، عنصر

¹ Reynold Nicholson ² Arthur Arberry ³ Robert Bly ⁴ *Night and Sleep*

⁵ *When Grapes Turn to Wine* ⁶ *The Rag and Bone Shop of the Heart*

⁷ *The Soul is Here for its Own Joy: Sacred Poems from Many Cultures*

⁸ *Delicious Laughter* ⁹ *Feeling the Shoulder of the Lion* ¹⁰ *One-handed Basket Weaving*

¹¹ *The Essential Rumi* ¹² *Open Secret: Versions of Rumi*

¹³ *We Are Three* ¹⁴ *This Longing*

اسلامی، قبول عام شعر مولوی متأثر از حادثه ۱۱ سپتامبر نبود. در واقع، تأثیر ترجمه‌های بارکس از اشعار مولوی چندان بود که یونسکو سال ۲۰۰۷ را «سال مولوی» نام نهاده است. سالی پیش از آن، بارکس دکترای افتخاری خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران دریافت کرده بود.

مولوی در آمریکا اولین بار بعد از سال ۱۹۸۹ به شهرت رسید، که نقطه عطفی در روابط سیاسی و فرهنگی ایران و آمریکا به‌شمار می‌رود. مهم‌تر این که، این امر به‌رغم نظام «یک و نابرابر» ادبیات جهان، که جانب زبان‌های به‌اصطلاح اصلی را می‌گرفت، روی داد. شگفت آن که قبول و رواج عام ادبی معمولاً شامل نثر می‌شود نه نظم. جالب این که مولوی در غرب و خاصه در آمریکا، به‌رغم وجود ترجمه به زبان‌های غیرانگلیسی، خبرسازترین است. پرسش‌های بسیاری درخصوص این پدیده مطرح شده است. نخست این که، برگردان‌های بارکس از چه رو تا این اندازه محبوب شده است به‌ویژه آن که این اولین بار نبود که اشعار مولوی در آمریکا به انگلیسی ترجمه می‌شد! اولین ترجمه اشعار مولوی به انگلیسی در آمریکا به رالف والدو امرسن^۱ در سال ۱۸۶۷ برمی‌گردد. در سال‌های اخیر، در دهه‌های (۷۰)۱۹ و (۸۰)۱۹، نویسندگانی مانند رابرت دانکن^۲، دنیل لایبرت^۳، و دیوید مارتین^۴ نیز برگردان‌ها و ترجمه‌هایی عرضه کرده‌اند. از این گذشته، اگر محبوبیت ناشی از تصوف [صوفی و عارف بودن مولوی] است، چرا دیگر شاعران صوفی مسلک پارسی، به شهرت و اعتبار مولوی دست نیازیده‌اند؟ پرسش‌های مختلفی از این دست به ذهن آدمی خطور می‌کند: آیا برگردان‌های بارکس از مولوی غرابت فرهنگی او را به‌روشنی نشان می‌دهد، آیا شواهدی دال بر دخل و تصرف برای برگردان اشعار مولوی مطابق با ذائقه خوانندگان آمریکای شمالی وجود دارد؟

در ادامه، بعد از بررسی زمینه پذیرش برگردان‌های بارکس و برخی پاسخ‌های انتقادآمیز به آن‌ها، شیوه ترجمه او را، براساس یک مطالعه موردی، در ترازوی نقد می‌نهم. سپس پاره‌ای از عواملی را که ممکن است بیانگر محبوبیت برگردان‌های او باشد مشخص می‌کنیم. این موارد را از حیث کارآفرینی فرهنگی و ناسازگاری ژرف بین قلمرو سرمایه‌داری [تجاری] اخیر و ارزش‌های معنوی ترسیم می‌کنیم.

اجازه دهید در ابتدا به سراغ موضوع پذیرش مولوی در آمریکا برویم. محبوبیت مولوی را غالباً با ارجاع آن به عوامل فرامتنی و «فراترجمه‌ای» توضیح می‌دهند. در توضیح

^۱ Ralph Waldo Emerson

^۲ Robert Duncan

^۳ Daniel Liebert

^۴ David Martin

«پدیده‌ای به نام مولوی» عمده محققان بر این نظرند که ایدئولوژی‌ها و آرمان‌های ویژه‌ای، و در صدر آن‌ها «تصوف»، به شهرت و محبوبیت شعر مولوی در جامعه آمریکا کمک کرده است. النا فرلاتتو^۱ این مقبولیت را «محصول گفت‌وگوی فرهنگی کهن‌تری بین ادبیات آمریکا و شعر صوفیانه پارسی» می‌داند (ص ۲۰۲). بر همین سیاق، در اوائل ۱۹۷۶، مسعود فرزاد در تحلیل شعر «درس پارسی» والت ویتمن^۲ از تأثیر شعر صوفیانه پارسی بر شاعران آمریکائی سخن می‌گوید، و نتیجه می‌گیرد که شعر «درس پارسی» ویتمن «یگانه مصداق شیفتگی ویتمن به تصوف نیست. صد البته باید آن را موسیقی درونی برگ‌های علف^۳ پنداشت؛ چراکه نه تنها تلفیق و تلخیصی از کل کتاب است بلکه قوت احساس شگفت‌انگیز آرامش و یگانگی را نیز به خواننده منتقل می‌کند».

ضمن تأیید کار این مفسران، بایسته است که دامنه کار را وسعت بخشیم، و از مرزهای تصوف فراتر برویم؛ علت محبوبیت گسترده مولوی روشن است زیرا جامعه آمریکا «با شیفتگی‌های حلقه‌وار و اشکال مختلف «معنویت شرقی» بر سر مهر است» (فرلاتتو، ص ۲۰۲). مکاتب ادبی از تعالی‌گرایان^۴ گرفته تا «عصر جدید»^۵، پیش از آن که ترجمه‌های بارکس به روشنای نشر برسد، در جامعه آمریکا وجود داشت. طرفه این‌که، در آمریکا ارتباط دائمی بین جنبش‌های معنوی و مترجمان اشعار شرقی وجود دارد. امرسن، که در سال ۱۸۶۷ اولین ترجمه از اشعار مولوی به انگلیسی در آمریکا، را براساس ترجمه‌های آلمانی انجام داد، خود از اعضای مکتب تعالی‌گرایان بود. بارکس نیز خود را از مریدان بابا محی‌الدین می‌دانست. از این رو، کاملاً محتمل است که برگردان‌های بارکس تاحدی از علائق موجود به اشکال مختلف عرفان بهره برده باشد. با این همه، اگرچه عناصر معنوی مهم است، اما محبوبیت مولوی ظاهراً تنها معلول این علت نیست.

بررسی محبوبیت شعر مولوی از حیث آموزش و سرگرمی و سبک شاعرانه بعد دیگری از پژوهش‌های ادبی است. جاوید مجددی عوامل نوآورانه و محبوبیت‌آفرین شعر مولوی را این‌گونه برشمرده است: (۱) شعر مولوی خوانندگان را مستقیماً و ندرتاً به صورت دوم شخص خطاب می‌کند، (۲) درصدد آموختن نکته‌ای به مخاطب است، (۳) از صور خیال روزمره استفاده می‌کند، و (۴) خوشبینانه است، آن هم در سنتی شعری که بر دست‌نیافتنی بودن تأکید می‌کند. سوای عناصر متنی، بارکس محبوبیت شعر مولوی را به «تازگی خیال‌انگیز

¹ Elena Furlanetto ² Walt Whitman ³ *Leaves of Grass* ⁴ Transcendentalists

⁵ New Age

حیرت‌آور»، «شوخ‌طبعی» و به، آنچه مطابق قرائت او، فراروی مولوی از مرزهای دینی است، یعنی «عنصر قدرتمندی در محبوبیت امروز» آن، پیوند می‌دهد.

البته، چنین تحلیلی براساس نظرات عام و شخصی است تا داده‌های تجربی. مثلاً، وقتی که از «سالکی» در آمریکا خواسته می‌شود که این پدیده را توضیح دهد، اثبات این ادعا از طریق داده‌های مرتبط دشوار است. وانگهی، اگر معنویت عامل تعیین‌کننده‌ای است، از چه روست که هیچ شاعر صوفی مسلک پارسی دیگری به این پایه از محبوبیت دست نیازیده است؟ ضمناً بحث در باب محبوبیت مولوی بر پایه ویژگی‌های سبکی اشعار او چندان قانع‌کننده نیست. البته سبک‌های عامه‌پسند بسیاری نیز وجود دارد که در بازار ادبی آمریکا در دسترس است. کوتاه سخن این که، جذبۀ معنوی یا زیبایی سبکی توجیحات معقولی به‌نظر می‌رسد ولی کافی نیست. شاید بهتر آن باشد که چنین توضیحاتی را از حیث ترجمه بررسی نمایم. شعر مولوی در زبان و فرهنگ اصلی خود ویژگی‌های خاصی دارد؛ اکنون پرسش این است که این ویژگی‌ها تا چه اندازه در برگردان بارکس بازتاب یافته است؟ بدیهی است که ویژگی خاص شعر مولوی نمی‌تواند بیانگر شیوۀ ترجمۀ آن باشد که، خواه ناخواه، با تغییراتی همراه می‌شود. این نکته ارتباط خاصی با ترجمۀ بارکس دارد زیرا، همان‌طور که او می‌پذیرد، تغییرات صوری و زبان‌شناختی صورت گرفته است. بارکس در برگردان خود بر آن است که شعر مولوی را از اثری «روشنفکرپسند» به محصولی «عامه‌پسند» تبدیل کند. این بدان معناست که ترجمۀ جدید را باید جزئی از محصول جدید، یعنی فرهنگ عامه‌پسند، دانست. به دیگر سخن، نسخه «ترجمه‌شده» صرفاً نشانگر فرهنگ روشنفکرپسند با ارقام فروش بالا نیست، بلکه موجودی جدید در بافتاری جدید است که قواعد خاص خود را دارد. اگر اشعار مولوی، به زبان اصلی، به‌دلیل ارزش معنوی و فلسفی ارج و اعتبار دارد، مولوی عامه‌پسند به همان دلایل محبوبیت ندارد.

بیشترین نقدها از ترجمه‌های بارکس متعلق به حسن لاهوتی، مولوی‌شناس ایرانی، است. لاهوتی از خالقان ترجمه‌های عامه‌پسند مولوی با لفظ تحقیرآمیز عامه‌جویان «که از میان آن‌ها کلمن بارکس پرکارترین است»، سخن می‌گوید. او همچنین آنان را «شیادانی می‌داند که چند سال است با چاپ و انتشار برداشت‌های ناصواب خود از کلام مولانا، نام او را در غرب، به‌خصوص در آمریکا، اسباب عوام‌فریبی و دستمایۀ سراسر نیرنگ تجارت ادبی و دکانداری روحانی خود قرار داده‌اند». نقد عمده او به بارکس بی‌اعتنائی او به اصل فارسی، و آشنائی اندک با فرهنگی است که از آن ترجمه می‌کند، خواه ادبیات کلاسیک فارسی،

اسلام، خواه تصوف باشد. به گفته او، بارکس شعر مولوی را آمریکائی می‌کند تا حدی که هیچ نشانی از فرهنگ اصلی [ایرانی - اسلامی] باقی نمی‌ماند، بدتر این که او مولوی را تجاری هم می‌کند. از دید لاهوتی برگردان‌های بارکس به لحاظ سبک و مضمون هیچ شباهتی به شعر مولوی ندارد:

کلمن بارکس . . . چهره‌ای آمریکائی از مولانای ایرانی ما در ذهن آن‌ها مجسم می‌سازد. و با فرهنگ بی‌قید و بند آمریکائی بیشتر سازگاری دارد تا با معارف اسلامی و فرهنگ ایرانی. مولانا جلال‌الدین، و هرچند که موجب افزونی فراوان شهرت آوازه مولانا و نام ایران در غرب شده است با کمال تأسف، رنگ‌وبوی عرفان اسلامی و ایرانی ندارد انگار که مولانا آمریکائی بوده، در همین اواخر قرن بیستم در دل نیویورک به دنیا آمده، و در مکتب دکتر بارکس و دکتر چوپرا و امثالهم تربیت شده است.

انتقاد عمده دیگر از ترجمه‌های بارکس به دست دادن تفسیری مادیگرایانه از شعر مولوی، عرضه‌داشت خوانشی شهوانی از عناصر عشق معنوی در شعر مولوی و فروکاستن این سرود آسمانی به شعری تن‌کامانه است. دلیل این کژخوانی غیرمستقیم بودن ترجمه‌های او است. بدتر از همه این که «برای نمونه در روایت بارکس عشق جسمانی می‌تواند به عشق روحانی، که همان شیفتگی به خداوند، پیامبران و اولیاءالله است، منتهی شود بارکس به جای بازتاب مفهوم غیرجنسی «عشق»، آن‌چنان که در مثنوی آمده، آن را تحریف و وانمود می‌کند که در طریق تصوف، بر آوردن امیال نفسانی، به‌ویژه کامیابی جنسی، یکی از مراتب سلوک و اسباب تقرب به عشق الهی است!»^۱ وانگهی، انتقاد از بارکس به این موارد خلاصه نمی‌شود. به باور ایرج پارس‌نژاد بارکس «مضامین عرفانی آن عارف آزاده را از خاستگاه تاریخی و اجتماعی او جدا می‌کند و آن را با فرهنگ دنیای معاصر تطبیق می‌دهد». فرزانه فرخزاد نیز بر این نظر است که گزیده‌های بارکس «تصویری خاص از مولانا فراهم می‌آورد، که بیشتر سرگرم‌کننده است تا عرفانی و معنوی».

بارکس به این نقدها پاسخ گفته است. وقتی در مصاحبه‌ای رادیویی از او خواسته شد که به نقد فرانکلین لوئیس^۱ درباره جداکردن مولوی از فرهنگ (زمینه تاریخی خلق اثر) خودش، پاسخ دهد، چنین گفت:

^۱ Franklin D. Lewis

فکر می‌کنم لازم است که فرانکلین اندکی انعطاف به خرج دهد. این موهبت که او آخرین پیامبر بود، یهودیان قوم برگزیده‌اند، و یا عیسی تنها پسر خداوند است، برای سلامتی کره زمین خطرناک‌اند. من بیشتر دغدغه سلامتی کره زمین را دارم تا این که مولوی را در قرن هفتم هجری قرار دهم.

در اینجا دو موضوع مدنظر است. اول این که، بدیهی است که بین عوامل بیانگر محبوبیت مولوی و عوامل ناظر به انتقاد و گله‌مندی از بارکس تضادی وجود دارد. محبوبیت شعر مولوی از ترجمه اشعار او جدا نیست. درست است که برخی از مفسران محبوبیت اشعار مولوی را به بعد معنوی آن و به دست‌دادن تصویری معتدل از اسلام نسبت می‌دهند، اما پاره‌ای از منتقدان بر کوچک‌شماری ارتباط بین شاعر و تصوف و اسلام در ترجمه بارکس انگشت نهاده‌اند. شاید این تضاد معلول توقعات مختلف مربوط به درجات معنویت (مثلاً پیشینه‌گرا در برابر کمینه‌گرا) در برگردان‌های بارکس باشد. دوم این که، منتقدان بارکس گوئی از پیش، برای مولوی، جایگاهی رفیع و قدسی در نظر می‌گیرند؛ و بر تفسیر خاصی از شعر مولوی پافشاری می‌کنند. مطابق این نظریه، رابطه بین ترجمه و مخاطبان از دو حالت خارج نیست: یا مخاطب می‌کوشد شاعر را درک کند (حرکتی صعودی و مثبت) یا شاعر به خاطر مخاطب تنزل می‌یابد (حرکتی نزولی و منفی)، به اختصار می‌کوشیم نشان دهیم بارکس کدام‌یک از این دو شیوه را برمی‌گزیند.

با وجود انتقادهای کلی، ظاهراً مقایسه‌های اندکی بین متن فارسی و ترجمه‌های بارکس، دست‌کم به‌طور رسمی، انجام شده است. تنها نمونه‌ای که بدان برخوردیم ترجمه غزلی به دست یکی از سخت‌گیرترین منتقدان بارکس، یعنی لاهوتی است. وی بیان رابطه عشق در غزل الهی به مدد الفاظ جنسی، را نادرست و تأثیر آن را مضحک می‌داند. این بیتی از غزل مورد بحث است: «هر که بگوید ز ماه ابر چگونه واشود / بازگشا، گره‌گره، بند قبا که همچین». ترجمه بارکس چنین است: «وقتی کسی ایماژ شاعری کهن را نقل می‌کند / درباره ابرها که به تدریج از ماه جدا می‌شود، / کم کم، گره‌گره، بند قبایت را باز کن / بدین روش». لاهوتی ضمن تصدیق این امر که برگردان بارکس از این بیت «شبهات اندکی» با اصل فارسی آن دارد، «بند قبا گشودن» را نشانه تصویری از معشوق می‌داند که در حضور عاشق برهنه می‌شود. اما عبارت مولوی مانند سایر الفاظ غزل، معنایی صوفیانه دارد، و باید آن را در بافتار سنت ادبی آن فهم کرد، درحالی که ترجمه بارکس بیانگر ایماژی جنسی است که با فرهنگ ایرانی و اسلامی سنخیت ندارد. بنابراین، برگردان بارکس «تحریف

کامل الفاظ و عبارات مولوی است به حدی که ایماژهای شاعرانه و صوفیانه باژگون، و فرهنگ ایرانی حذف و دخالت فرهنگ آمریکائی آشکار است. «از آنجا که بارکس از بار معنایی این الفاظ آگاه نبوده، ایماژهای مربوط را حذف یا آن‌ها را «با ایماژهای ساختگی خودش» جایگزین کرده است.

لاهوتهی در اینجا به مطلبی تأمل برانگیز اشاره می‌کند: هنگام تفسیر شعر صوفیانه، باید شبکه بافتاری آن را نیز در نظر گرفت. اما از آنجا که وی تفاسیر را درست یا نادرست می‌داند، تنها از حیث کفایت بدان‌ها می‌نگریم. از این منظر، برگردان بارکس به بیراهه نرفته است، اگرچه، به تعبیر لاهوتهی، از منظر صوفیانه ممکن است «تحریف شده» به نظر برسد. اگر بیت (یا تمام غزل را) مستقل از عقاید صوفیانه بخوانیم، بی‌شک رنگ‌مایه‌های جنسی دارد که نمی‌تواند صریح‌تر یا شاعرانه‌تر از این باشد: دقیقاً با محو شدن ابر و آشکار شدن ماه سپید، قبای معشوق فرومی‌افتد تا بدن او نمایان شود. به معنای دقیق کلمه، زیبایی بدن عریان معشوق به زیبایی ماه مانند شده است، که از پیش ابر پدیدار می‌شود. در ابیات بعدی که عاشق از معشوق تقاضای بوسه می‌کند و شاهد [سر بر آوردن] عاشق محزون هستیم خوانش جنسی دور از ذهن نیست. چه قصد مولوی از این ابیات تفاسیری از این دست بوده یا نه بی‌ربط است؛ این ابیات بیش و کم نشان‌دهنده شهوت است، و برداشت بارکس از آن‌ها در ظاهر، مشروع است. گذشته از این، اگرچه بارکس در پایان بیت علامت سؤال می‌نهد، و آن را به گفت‌وگو برمی‌کشد اما برگردان او گویای داستانی است که در آن مردی در باب گشودن قبای یک زن اظهار نظر می‌کند، و زن با گفتن «این جوری» به پیشنهاد او پاسخ می‌دهد. به سخن دیگر، او به ماهیت جنسی اظهار نظر با ژستی جنسی، عریان شدن در حضور یک مرد، پاسخ می‌دهد. [کار بست] این شیوه، متن را به فضای آمریکای معاصر «به لحاظ جنسی آزاد» پیوند می‌دهد!